

Interaction of Interdisciplinary and Cultural Studies in Comparative Literature

Abolfazl Horri*

Abstract

This paper lays emphasis on the role of interdisciplinary and cultural studies in explaining comparative literature. Here, some issues are raised. First, literature is not limited to written texts and all types of written and non-written texts are possible. Second, we do not have a precise definition of comparative literature as a "discipline", that is, a system of study. Third, in addition to disciplinary studies, there is also discussion of interdisciplinary, multidisciplinary, interdisciplinary, postdisciplinary, and transdisciplinary studies. The debate is when and how can comparative literature become a cultural study? This paper tries to briefly point out some issues related to the connection between cultural studies, interdisciplinary, and comparative literature and explain the relationship between them. Hence, first the background is mentioned, and then the theoretical foundations of the discussion are explained. Different definitions of culture are also mentioned, and interdisciplinary discussions related to cultural studies and comparative literature are reviewed. An attempt is then made to review the interdisciplinary issues of comparative literature as a discipline. This paper is an introduction to the discussion of the relationship between comparative literature and other arts.

Keywords: Interdisciplinary, Cultural Studies, Comparative Literature, Elite, Popularity

* English Department, Faculty of Literature, Arak University, horri2004tr@gmail.com

Date received: 2022/3/11, Date of acceptance: 2022/5/24



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی^۱

ابوالفضل حرّی*

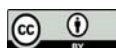
چکیده

این مقاله، بر نقش مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در تبیین ادبیات تطبیقی تأکید می‌کند. در این‌جا، پای چند مسئله به میان می‌آید. اول، ادبیات فقط محدود به متون مکتوب نمی‌شود و همه نوع متون نوشتاری و غیرنوشتاری را در بر می‌گیرد. دوم، تعریف دقیقی از ادبیات تطبیقی به‌مثابه «رشته» یعنی نظام مطالعاتی در دست نداریم. سوم، علاوه بر مطالعات رشته‌ای، بحث مطالعات میان‌رشته‌ای، چندرشته‌ای، بینارشته‌ای، پساسرشته‌ای و فرارشته‌ای نیز به میان می‌آید. همه بحث این است که ادبیات تطبیقی چه موقع و چگونه ممکن است به مطالعه فرهنگی بدل شود؟ این مقاله می‌کوشد به برخی مسائل مرتبط با پیوند مطالعات فرهنگی، میان‌رشته‌ای و ادبیات تطبیقی اشاره، و روابط میان آنها را به‌اختصار تبیین کند. از این رو، ابتدا به پیشینه مطالعاتی اشاره و سپس، مبانی نظری بحث تبیین می‌شود. به تعاریف مختلف فرهنگ نیز اشاره، و مباحث میان‌رشته‌ای در ارتباط با مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی مرور می‌شوند. آن‌گاه تلاش می‌شود مسائل میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی به‌مثابه رشته، مرور شود. این مقاله، درآمدهی بر بحث ارتباط ادبیات تطبیقی با سایر هنرها محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: میان‌رشته‌ای، مطالعات فرهنگی، ادبیات تطبیقی، نخبگی، عامه‌پسندی

* استادیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، عضو هیأت علمی دانشگاه اراک، اراک، ایران horri2004tr@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

با اینکه در آموزه‌های اصلی دو مکتب فرانسوی و آمریکایی به ارتباط ادبیات تطبیقی با برخی رشته‌ها از جمله تاریخ و نقد و نظریه ادبی و برخی حوزه‌های معرفتی و اندیشگانی اشاراتی کلی شده است، بحث مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی خیلی به معاینه نقادانه تطبیق‌گران دو مکتب درنیامده است. با این حال، هنری ریماک (۱۹۶۱) در تعریف خود از ادبیات تطبیقی، بحث ارتباط ادبیات تطبیقی با برخی حوزه‌های دانش از جمله فلسفه، علوم، ادیان و هنرها را مطرح می‌کند. در واقع، بر اساس این تعریف، ادبیات تطبیقی این قابلیت را دارد که در پیوند با سایر رشته‌ها و حوزه‌های مطالعاتی، بر غنای موضوعی و روش‌شناختی خود بیفزاید و چشم‌اندازهایی تازه و بکر را برای خود ترسیم کند. با وجود این، مطالعات میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی به چند دلیل مجزا اما مرتبط، با مسائلی روبه‌رو بوده است. بحث اول به نام و ماهیت ادبیات تطبیقی مربوط می‌شود. برخی معتقدند ادبیات تطبیقی در پیوند با سایر حوزه‌ها، نام و ماهیت خود را از دست می‌دهد؛ حال آنکه به باور این عده، یک سوی تطبیق‌گری، باید «ادبیات» به‌ماهو ادبیات باشد. در برابر، عده‌ای معتقدند تعریف و ماهیت ادبیات در هر دوره فرق می‌کند و از این رو، ادبیات فقط محدود به متون مکتوب نمی‌شود و همه نوع متون نوشتاری و غیرنوشتاری را ممکن است در بر بگیرد. بحث دوم بر سر تعریف یا تعاریف و انواع و اقسام مطالعات میان‌رشته‌ای است که خود پای چند نکته را به میان می‌آورد. نکته اول اینکه، تعریف دقیقی از ادبیات تطبیقی به‌مثابه «رشته» یعنی نظام مطالعاتی در دست نداریم. دوم، علاوه بر مطالعات رشته‌ای، بحث مطالعات میان‌رشته‌ای، چندرشته‌ای، بینارشته‌ای، پسارشته‌ای، و فرارشته‌ای نیز به میان می‌آید. هریک از این اصطلاحات نیاز به تعریف و مرزبندی دقیق دارد. سومین مسئله مهم به مطالعات فرهنگی مربوط می‌شود. همه بحث این است که ادبیات تطبیقی چه موقع و چگونه ممکن است به مطالعه فرهنگی بدل شود؟ ارتباط میان ادبیات و فرهنگ چیست؟ اصلاً منظور از «فرهنگ» چیست؟ آیا کار ادبیات تطبیقی بررسی فرهنگ نخبگان است یا فرهنگ عوام را نیز شامل می‌شود؟ جایگاه فرادستان و فرودستان چگونه است؟ ادبیات تطبیقی از چه موقع و چگونه به مطالعات استعماری یا پسااستعماری پیوند می‌خورد؟ ادبیات تطبیقی چه ارتباطی به نظریه‌های نقادانه دارد؟ فرهنگ‌پژوهی چه وجه شباهت و تفاوتی با مطالعات فرهنگی دارد؟ خود بحث مطالعات فرهنگی نیز چندین و چند روش دارد: ساختارگرایی، نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان، تحلیل گفتمان انتقادی، مطالعات جنسیت، مطالعات فیلم و جز اینها. آیا تنوع و تکثر حوزه‌های فرهنگی که هریک روش‌های خاص خود را دارند،

رشته ادبیات تطبیقی را پیچیده و مبهم نمی‌کند؟ آیا اصلاً مطالعات فرهنگی به ادبیات تطبیقی مربوط می‌شود یا به ادبیات عمومی اگر بخواهیم همان مرزبندی‌های مرسوم ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی را دنبال کنیم؟ و جز اینها. مسئله مهم چهارم به ارتباط ادبیات تطبیقی و هنرها مربوط می‌شود. آیا صرف بررسی تطبیقی آثار ادبی و هنری، بررسی تطبیقی خواهد بود؟ اصلاً این هنرها چه ارتباطی به مطالعات فرهنگی دارند؟ و ده‌ها پرسش و مسئله و دغدغه دیگر که در بحث مطالعات فرهنگی و میان‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی مطرح می‌شود. در این مقاله، فقط این مقدار فرصت است که به برخی مسائل مرتبط با پیوند مطالعات فرهنگی، میان‌رشته‌ای و ادبیات تطبیقی اشاره، و سایر پرسش‌ها به مجال‌های دیگر واگذار شود.

۲. پیشینه بحث

مسائل مرتبط با مطالعات فرهنگی، مطالعات میان‌رشته‌ای و ادبیات تطبیقی به‌طور جداگانه در کتاب‌ها و مقاله‌های مختلف بررسی و تبیین شده است. هر یک از این آثار کو شیده‌اند و وجه یا جوهی از این حوزه‌های مطالعاتی را برکاووند و زوایایی از این حوزه‌ها را برآفتاب کنند. اگر بخواهم به فهرست این آثار اشاره کنم، درازدامن خواهد شد که خیلی هم اهمیت ندارد. آنچه در این میان البته بیش از پیش اهمیت دارد، مناسبت و تعامل این حوزه‌های مطالعاتی است که کم‌وبیش در برخی منابع و مقاله‌ها بررسی شده است. برای نمونه، زینی‌وند (۱۳۹۲ الف) ادبیات تطبیقی را از منظر پژوهش‌های تاریخی و میان‌رشته‌ای بررسی کرده است. زینی‌وند (۱۳۹۲ ب) ارتباط ادبیات تطبیقی و فرهنگ را بررسی کرده که برخی مطالب تکرار مقاله دیگر ایشان است. رضوی‌پور (۱۳۹۲) ارتباط ادبیات تطبیقی و میان‌رشته‌ای را به‌صورت کلی‌گویانه و پراکنده بررسی کرده است. خضری (۱۳۹۹) نیز لیلی و مجنون را از منظر میان‌رشته‌ای و مطالعات پسااستعماری بررسی کرده است. به‌تازگی آلبوغیش (۱۴۰۰) بنیان‌ها، مؤلفه‌ها و روش‌شناسی ادبیات تطبیقی و میان‌رشته‌ای را بررسی کرده؛ اما خیلی کلی‌گویانه و گذرا به مسائل اشاره کرده و از کنار آنها گذشته است. با این حال، برخی نکات ارزشمند را هم یادآوری کرده است. تاکنون مقاله‌ای پیوند مطالعات فرهنگی، میان‌رشته‌ای و ادبیات تطبیقی را بررسی نکرده است. این مقاله می‌کوشد شمایی کلی از این پیوند را ارائه کند.

۳. بحث و بررسی

واقعیت این است که تا پیش از رواج مطالعات فرهنگی که از دهه ۱۹۸۰ به بعد برجسته می‌شود، مطالعه ادبیات عمدتاً محدود به متون مکتوب و البته «معیار» بود که عبارت بودند از «شاهکارها»، «برترها»، «مآثر»، «کلاسیک‌ها»، «برجسته‌ها» و واژگانی از این شمار. در بررسی، تحلیل و نقد این متون «مکتوب» و «معیار» هم عمدتاً از نحله‌های نقد و نظریه‌های رایج در سده بیستم مثل فرم‌گرایی، نقد نو، ساختارنگری و جز اینها بهره برده شده است. در واقع، شیوه‌های خوانش فرم‌نگرانه مثل خوانش دقیق یا ایضاح متن و توجه به وجوه ادبی و زیبایی‌شناختی تثبیت‌شده آثار ادبی مکتوب و معیار و در یک کلام خوانش «متن‌محور»، همچنان یکه‌تاز میدان نقد و نظریه ادبی بوده است؛ اما اندک‌اندک با اهمیت یافتن «حاشیه» به جای «متن»، «بافتار برون‌زبانی» به جای «بافتار درون‌زبانی»، «خواننده» به جای «مؤلف»، توجه به «فرهنگ» که مبنا و پایه و اس‌و‌اساس همه نوع متون است، اهمیت دوچندان پیدا کرده است. در عین حال، با چرخشی که در رشته‌های علوم انسانی نیز پدید آمد، «مطالعات فرهنگی» به سکه رایج نظریه‌پردازی بدل گردید. با نضج مطالعات فرهنگی، مطالعات ادبی نیز به‌مثابه متون مکتوب و معیار، اعتبار خود را از دست داد و در برابر، متون «غیرمکتوب» و «غیرمعیار» ارج و قربی پیدا کرد. بر این اساس، ادبیات خود به مقوله‌ای فرهنگی و بهتر، خود به «فرهنگ» بدل گردید.

از دیگر سو، ادبیات تطبیقی که ضعف‌ها و گسست‌های اصلی آن در مکتب‌های اصلی و به‌ویژه مکتب فرانسوی بر ملا شده بود، دیگر ممکن نبود به همان راه و رسم مآلوف آن مکتب‌ها به حیات خود ادامه دهد. در واقع، چنان‌که گفتیم، ریماک (۱۹۶۱) بود که ضمن اشاره به برخی مسائل و مشکلات موضوعی و روش‌شناختی مکتب فرانسوی، چشم‌اندازهایی تازه از جمله در پیوند با سایر حوزه‌های مطالعاتی پیش چشم ادبیات تطبیقی ترسیم کرد. بر این اساس، ادبیات تطبیقی دیگر به مطالعات ژانر، مضمون و دوره و تأثیر و تأثر و بررسی ادبیات‌های ملی «معیار» و در کل، بررسی روابط ادبی بین‌المللی، چنان‌که تطبیق‌گران فرانسوی ترسیم می‌کنند، محدود نمی‌ماند و محتمل است مسیرهایی تازه و چشم‌اندازهایی بکر را اختیار و تجربه کند. از همه مهم‌تر اینکه، چشم‌اندازهای تازه، ادبیات تطبیقی را از برج عاجی که اختیار و آن را منحصرأ به کنشی «نخبگانی» بدل کرده که فقط در دسترس پژوهشگران برجسته است، خارج، و به کنشی در دسترس عامه مردم بدل می‌کند. کوتاه اینکه، با پدیدآمدن مطالعات فرهنگی، ادبیات تطبیقی نیز به «فرهنگ تطبیقی» یا بهتر، «ادبیات تطبیقی فرهنگی» بدل می‌گردد.

آرنس (۲۰۰۵) می‌نویسد

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۱۷

با ظهور مطالعات فرهنگی در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، پژوهش‌گران دیگر وقت خود را صرف بررسی ویژگی‌های صوری متون نمی‌کنند؛ بلکه در مقابل، به ارزش‌ها و تأثیرات متون توجه می‌کنند؛ به این پرسش که چه متونی با چه میزان سود و هزینه‌هایی که برای فرهنگ خود دارند، در «خدمت» اهداف چه احزابی قرار دارد. در اینجا است که مطالعات ادبی در شرف است که به مطالعات فرهنگی بدل شود (۲۰۰۵: ۱۲۶).

به باور آرنس، پاسخ به این شمار پرسش‌ها الزاماً با تحلیل ساختار آثار به دست نمی‌آید؛ بلکه باید به تحلیل پی‌رنگ و مضامین متون در پرتو مباحث تاریخی و فرهنگی دقت کرد و نه صرفاً به ارزش‌های زیبایی‌شناختی آثار (همان‌جا، با تغییرات). آرنس این نوع مطالعات فرهنگی تطبیقی را به هیچ‌وجه، مطالعات ادبی یا متنی تطبیقی تلقی نمی‌کند (همان‌جا، تأکیدها از آرنس است). البته، توجه به وجوه بافتاری و پیرامنی آثار فرهنگی بدین معنا نیست که پژوهش‌گر نباید به وجوه ساختاری و متنی و ادبی اثر توجه کند. آرنس می‌نویسد ادبیات تطبیقی جدید نشان می‌دهد چگونه نشانگرهای زبانی، بلاغی و دیگر انواع، در فضاهای ارتباط واقعی به خدمت درمی‌آیند تا ساخت‌مایه‌های روان‌شناسانه‌ای را بیان و دست‌کاری کنند؛ همین ساخت‌مایه‌ها هستند که به افراد یاری می‌رسانند به گروه‌های فرهنگی درآیند، از خطوط فرهنگی بگذرند یا از حاشیه‌بودگی در رنج و تعب افتند (۲۰۰۵: ۱۲۷، با دخل و تصرف). در واقع، از این منظر، مطالعه ادبیات تطبیقی فرهنگی، آمیزه‌ای از دو روش تحلیل متنی و تحلیل بافتاری خواهد بود.

با این حال، بحث مطالعات فرهنگی به همین مسائل ساده ابتدایی محدود نمی‌شود و پای مسائل پیچیده‌تری نیز به میان باز می‌شود. مسئله اول، به تعریف واژه «فرهنگ» مربوط می‌شود.

۱،۳ تعریف و تبار «فرهنگ» و مطالعات فرهنگی

بحث فرهنگ و مسائل فرهنگی دست‌کم از نیمه دوم سده نوزدهم به این سو به‌ویژه از رهگذر کتاب زبانزد متیو آرنولد با عنوان فرهنگ و آثارش (۱۸۶۹) مطرح بوده است؛ اما بحث «مطالعات فرهنگی» از نیمه دوم سده بیستم و به‌طریق اولی با تأسیس مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در دانشگاه بیرمنگام در دهه ۱۹۶۰م. اهمیت پیدا می‌کند. در اینجا، پای چند مسئله به میان می‌آید. اول، تعریف واژه «فرهنگ» و حوزه‌های مرتبط است. دوم، تاریخچه «فرهنگ‌پژوهی» و «مطالعات فرهنگی» است. سوم، حوزه‌ها، کارکردها، الگوها و رویکردهای مطرح در مطالعه فرهنگ است. چهارم، روش‌شناسی مطالعات فرهنگی است؛ اینکه آیا مطالعات

فرهنگی، خود رشته‌ای «میان‌رشتگی» است یا «چندرشتگی» یا «فرارشتگی» و جز اینها. و پنجم، ارتباط میان مطالعات فرهنگی میان‌رشتگی با حوزه ادبیات تطبیقی است. در اینجا، مجال اجازه نمی‌دهد و در راستای اهداف ما نیز قرار ندارد که بخواهیم به‌طور جزئی و مفصل به تعاریف، کارکردها، الگوها، حوزه‌ها و رویکردهای فرهنگ‌های اشاره کنیم.

ابتدا، اجازه بدهید به برخی بدیهیات در ارتباط با واژه «فرهنگ» اشاره کنیم. واژه «culture» که در فارسی معادل «فرهنگ» برای آن ارائه شده، در اصل به «کشت و زرع» در کشاورزی اشاره دارد که خود مأخوذ از واژه آلمانی «kultur» است که تیلور (به نقل از کروبر و همکاران، ۱۹۵۲: ۹) آن را به زبان انگلیسی وارد کرده است (نیز بنگرید به اسمیت و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۵). سایر زبان‌ها مثل فرانسوی، اسپانیایی، روسی و جز اینها همین معنای آلمانی و انگلیسی واژه را مستفاد کرده‌اند (همان‌جا). تیلور (۱۹۷۴) با بسط معنایی استعاره کشت و زرع، فرهنگ و تمدن را «کلیتی پیچیده مشتمل بر معرفت، نگرش، هنر، اخلاقیات، قوانین، آداب و هر نوع توانمندی و عادات انسان در مقام عضوی از جامعه» (۱۹۷۴: ۱) قلمداد می‌کند. فرهنگ لغت کمبریج (۲۰۱۵) آن را «شیوه زندگی، به‌ویژه آداب و نگرش‌های کلی گروهی از مردمان در بازه‌ای خاص» تعریف می‌کند. اسمیت (۱۳۹۴) معتقد است از سده شانزدهم تا نوزدهم، اصطلاح فرهنگ «به معنای بهبود ذهن فردی انسان و منش‌های شخصی از طریق یادگیری» (۱۳۹۴: ۱۵) به کار رفته است که در واقع «بسط استعاری فکر اصلاح زمین و عملکردهای مزرعه‌داری» (همان‌جا) بوده است. اسمیت معتقد است با پیدایش رمانتیسم، واژه فرهنگ صرفاً در اشاره به تحول روحی و در تضاد با دگرگونی مادی به کار رفته است. ویلیامز (۱۹۷۶: ۸۰) به نقل از اسمیت (سه کاربرد برای فرهنگ در نظر می‌گیرد: ۱) تحول عقلی، روحی و زیبایی‌شناختی فرد، گروه یا جامعه؛ ۲) فعالیت‌های فکری و هنری و ۳) شیوه زندگی، فعالیت‌ها، باورها و رسوم یک کل، گروه یا جامعه. به نظر می‌رسد افرادی مانند متیو آرنولد و ف. ر. لیویس فرهنگ را مترادف با هنرهای عالی می‌دانستند که ممکن است به افراد، گروه‌ها یا ملت‌ها در آموزش و تهذیب روحی و روانی یاری برسانند. در واقع، از این حیث، فرهنگ به تعبیر آرنولد «جست‌وجوی بهترین اندیشیده‌ها و گفته‌ها در جهان است»:

فرهنگ، شادمانی و مهربانی است؛ بهترین گفته‌ها و اندیشیده‌هاست؛ اساساً بی‌طرف است؛ مطالعه کمال است؛ به نسبت ذهن بشری، حالت درونی و به نسبت کل اجتماع، حالت عام دارد؛ هماهنگ‌کننده تمام نیروهایی است که مسبب زیبایی و ارزش طبیعت

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۱۹

بشری هستند. فرهنگ در دنیای مدرنی که تمدن آن مکانیکی و عینی است، ... نقش مهم دارد. (آرنولد، ۱۹۶۶: ۴۸-۹، به نقل از میلنر و همکاران، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳)

چون به نظر می‌رسد ادبیات در بیان و ترسیم «بهترین اندیشیده‌ها و گفته‌ها» گوی سبقت را از سایر هنرهای کلامی و غیرکلامی ربوده است، می‌تواند مثلّ اعلاّی فرهنگ محسوب شود. از این رو، همین تلقی از ادبیات ملّی به‌مثابه «بهترین اندیشیده‌ها و گفته‌ها» اس‌واساس ادبیات تطبیقی در نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم قرار می‌گیرد. همین نقطهٔ عزیمت است که ادبیات ملّی مکتوب را به فرهنگ و به‌طریق اولی، «فرهنگ‌پژوهی» پیوند می‌زند. با این حال، علاوه بر تلقی رمانتیکی و اومانستی که از فرهنگ به‌ترتیب در آلمان و انگلستان در سدهٔ نوزدهم رواج داشت، در سدهٔ بیستم، تلقی دیگری از فرهنگ به‌مثابه شیوهٔ کلی زندگی فردی و گروهی در جامعه ارائه می‌شود که در علوم اجتماعی مطرح می‌گردد. اسمیت این تلقی از فرهنگ را حول محورهای زیر قرار می‌دهد: فرهنگ در نقطهٔ مقابل ساختار مادی فنی و اجتماعی قرار دارد؛ فرهنگ نوعی قلمرو آرمانی، روحی و غیرمادی است؛ فرهنگ رابطه‌ای قدرتمند و پیچیده با عملکرد گفتمان‌ها و روایت‌های مسلط در جامعه دارد؛ فرهنگ استقلال دارد؛ بررسی فرهنگ از حیث ارزشی خشتی است (۱۳۹۴: ۱۷-۱۸). از پیوند فرهنگ با جامعه، دو نوع فرهنگ پدید می‌آید: فرهنگ مادی و غیرمادی. فرهنگ غیرمادی، همهٔ آن نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها و تفکرات و اندیشه‌های افراد یا گروه‌ها نسبت به فرهنگ خودشان است. فرهنگ مادی، محصولات و تولیدات مادی و فیزیکی حاصل از این نوع تفکرات غیرمادی است. ارتباط فرهنگ با جامعه، علاوه بر فرهنگ عالی، پای فرهنگ فروتر و دانی را نیز به میان باز می‌کند که همان فرهنگ عامه‌پسند (popular) از یک سو و فرهنگ فولکلور یا عامیانه (folklore) از سوی دیگر است. با به‌میان‌آمدن درجات و طیف‌های مختلف فرهنگی در جامعه از نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم به بعد، فرهنگ‌پژوهی که مطالعهٔ کلی فرهنگ است و «خاستگاهی ندارد» (بارکر، ۱۳۹۶: ۳۳) جای خود را به «مطالعات فرهنگی» می‌دهد که «نوعی صورت‌بندی گفتمانی است» (بارکر، همان‌جا)؛ یعنی «مجموعه‌ای از ایده‌ها، تصاویر و عملکردهایی است که شیوهٔ سخن‌گفتن، اشکال دانش و اجراهای مرتبط با آن، موضوعی خاص، فعالیتی اجتماعی یا جایگاهی نهادی در جامعه را فراهم می‌کند» (هال، ۱۹۹۷: ۶، به نقل از بارکر، ۱۳۹۶). مطالعات فرهنگی با تأسیس مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در دانشگاه بیرمنگام در دههٔ ۱۹۶۰م. به رشته‌ای میان‌رشته‌ای و حتی فرارشته‌ای بدل گردید. آنچه در این مرکز اهمیت زیاد داشت، توجه به «امر عامه‌پسند» است که «سنت لیویسیسم آن را از ادبیات انگلیسی کنار گذاشته بود و با تلاش‌های هوگارت و ویلیامز از همان بدو امر، به موضوع

اصلی رشته نوپای مطالعات فرهنگی بدل شده بود» (میلنر و همکاران، ۱۳۸۵: ۷۳). در عین حال، مکتب بیرمنگام یکی از نظریه‌های فرهنگی نیز محسوب می‌شود. سایر نظریه‌ها عبارتند از: نظریه اجتماعی کلاسیک (کارل مارکس، امیل دورکیم، ماکس وبر، گئورگ زیمل، فردریش نیچه، ای.ب.ی. دوبوا)؛ یکپارچگی اجتماعی (تالکوت پارسونز)؛ ایدئولوژی (لوکاچ، گرامشی، بنیامین، آدورنو، هورکهایمر، هابرماس، آلتوسر)؛ تعامل‌گرایی نمادین؛ ساختارنگری و نشانه‌شناسی (سوسور، کلود لوی-اشتروس، گرماس، بارت)؛ پسا‌ساختارنگری (فوکو، دریدا)؛ فرهنگ به‌مثابه روایت (پراپ، فرای، باختین) و جز اینها (بنگرید به اسمیت، ۱۳۹۶ برای مباحثی مستوفی درباره این نظریه‌ها).

حال، اگر مطالعات فرهنگی تطبیقی، نوعی میان‌رشته‌ای است، لازم است ماهیت این میان‌رشته‌ای اندکی دقیق‌تر تبیین شود.

۲،۳ تیره و تبار «رشته» و مطالعات میان‌رشته‌ای

بحث «میان‌رشته‌ای» از جمله مباحث جذاب و چالش‌برانگیز است که به‌ویژه به‌سبب ماهیت چندلایه و چندگانه‌ای که دارد، ممکن است در مطالعات ادبیات تطبیقی به‌مثابه گونه‌ای از مطالعات فرهنگی کارآمد عمل کند. ابتدا، به تبارشناسی و تعاریف اشاره می‌شود.

اصطلاح «رشته» مجموعه‌ای از صورت‌های منسجم کسب دانش و معرفت بشری است که از مبانی نظری و اصول موضوعه مدون و مشخص تبعیت می‌کند (ریپکو، ۲۰۱۶؛ موران، ۲۰۱۰). موران (۱۳۹۶) «رشته» را «شاخه‌ای از یادگیری یا مجموعه‌ای از دانش و نیز حفظ نظم و کنترل گروه‌های افراد مثلاً در سربازخانه، مدرسه، زندان و جز اینها از رهگذر تهدید جسمی یا دیگر شکل‌های تنبیه و مجازات» تعریف می‌کند (۱۳۹۶: ۲). از این حیث، رشته بر نوعی ویژه از آموزش اخلاقی دلالت دارد که هدف آن اجرای صحیح آموزش، نظم و خویش‌داری است (۱۳۹۶: ۳). با این حال، در اینجا، مراد از رشته، بیشتر مجموعه‌ای از صورت‌های منسجم کسب دانش و معرفت در زمینه‌های مختلف تجربی و علمی (مانند فیزیک، شیمی، زیست و جز اینها)، اجتماعی (مردم‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و جز اینها)، زیبایی‌شناختی (ادبیات و هنرها) و جز اینهاست. از این منظر، این علوم به‌مثابه رشته، حوزه‌هایی مشخص از ساختارهای انتظام‌یافته و منظم دانش هستند که هرکدام بنا به ماهیت و سهم خویش، با درانداختن برخی پرسش‌های مشخص و تخصصی، به شناسایی و فهم خاص پدیده‌ها، مسائل و موضوعات آن رشته یاری می‌رسانند.

موران (۲۰۱۰: ۲، به نقل از ریپکو، ۲۰۱۶: ۴۴) شاخه‌ای خاص از یادگیری یا پیکره‌ای از دانش مانند فیزیک، روان‌شناسی یا تاریخ را «رشته» می‌نامد. ریپکو (۲۰۱۶) می‌افزاید رشته‌ها، اجتماعی از پژوهش‌گران هستند که مشخص می‌کنند چه پدیده‌هایی را باید مطالعه کرد، برخی مفاهیم و نظریه‌های سازمان‌بخش را ارائه می‌کنند، برخی روش‌های تحقیقاتی را اختیار می‌کنند، فضا را برای اشتراک‌گذاری پژوهش‌ها و بصیرت‌ها ایجاد و مسیر تحقیقات را برای پژوهشگران ترسیم می‌کنند (۲۰۱۶: ۴۴). ریپکو، «بصیرت» را نیز همیاری پژوهش‌گر در درک روشن مسئله پژوهش محور می‌داند (همان‌جا). شولمن (۲۰۰۲، منقول در ریپکو، ۱۳۹۶) می‌نویسد هر رشته علمی به‌شیوه‌ای متفاوت درباره خود و درباره مسائل، موضوعات و مباحث سخن می‌گوید. مری تیلور و همکاران (به نقل از ریپکو، ۱۳۹۶) می‌افزایند هر رشته علمی، تاریخ‌اندیشگانی خاص خود را دارد و اجتماعی از اندیشمندان علاقه‌مند ذیل آن گرد آمده‌اند (ص. ۱۳، با تغییرات). خورسندی (۱۳۸۷) رشته‌ها را «حوزه‌های مشخصی از ساختارهای انتظام‌یافته و منظم دانش می‌داند که هرکدام بنا به ماهیت و سهم خویش با طرح پرسش‌هایی مشخص و تخصصی به شناسایی و فهم جزئی پدیده‌ها، مسائل و موضوعات و ترسیم چشم‌اندازهای مشخص» یاری می‌رساند (۱۳۸۷: ۲۵، با اندکی تغییر). نیوول و گرین (۱۹۸۲، به نقل از ریپکو، ۱۳۹۶) چند عامل را در تمیز رشته‌های علمی مهم می‌دانند: تنوع پرسش‌هایی که مطرح می‌کنند؛ جهان‌بینی یا دیدگاهی که اختیار می‌کنند؛ مجموعه فرضیه‌هایی که صورت‌بندی می‌کنند و روش‌هایی که برای ساخت‌بندی دانش (واقعیات عینی، مفهوم‌ها و نظریه‌ها) حول موضوعی خاص اتخاذ می‌کنند (ص. ۱۳، با تغییرات و افزوده‌ها).

برازو (۱۳۸۷) رشته را عبارت از «مسیری مشخص به سوی شرح و بسط مجموعه‌ای از واقعیت‌های مطالعه‌شدنی» می‌داند که چشم‌انداز، روش‌ها و قواعد خاص خود را دارد. شاموی و دیوید (۱۳۸۷) رشته‌ها را «نه‌فقط منابع دانش، بلکه اشکال زندگی» هم در نظر می‌گیرند. بوکر (۱۳۸۷) چند ویژگی برای رشته برمی‌شمرد: (۱) هر رشته دارای گذشته، حال و آینده است؛ (۲) هر رشته واژگان و اصطلاحات خاص دارد؛ (۳) هر رشته مجموعه پرسش‌های مشخص دارد و (۴) هر رشته مجموعه روش‌ها یا راهبردهای تفسیری دارد. درسل و مارکوس (۱۹۸۲، منقول در خورسندی، ۱۳۸۷: ۲۸) هر رشته را واجد پنج مؤلفه می‌دانند: (۱) مؤلفه بنیادین (مشمول فرضیه‌ها، متغیرها، مفاهیم، اصول و جز اینها)؛ (۲) مؤلفه زبانی؛ (۳) مؤلفه تلفیقی؛ (۴) مؤلفه ارزشی و (۵) مؤلفه ارتباطی با سایر رشته‌ها. ریپکو و همکاران (۲۰۱۶) می‌نویسند:

رشته‌ها جوامعی پژوهش‌گری هستند که مشخص می‌کنند کدام پدیده‌ها را باید بررسی کرد، برخی مفاهیم و نظریه‌ها را بسط می‌دهند، برخی روش‌های مطالعاتی را پیشنهاد می‌کنند، زمینه‌هایی را برای اشتراک‌گذاری پژوهش و بینش فراهم می‌کنند و راه‌هایی را پیش پای پژوهش‌گران می‌گذارند (۲۰۱۶: ۴۴).

از این حیث، هر رشته، فرضیه‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های خاص خود را دارد. ریپکو رشته‌ها را به دو مقوله سنتی و مدرن تقسیم می‌کند. رشته‌های سنتی عبارتند از علوم طبیعی، علوم اجتماعی، علوم انسانی، هنرهای عالی و اجرایی و حوزه‌های کاربردی و حرفه‌ای (تجارت، ارتباطات، حقوق، جرم‌شناسی، آموزش، مهندسی، پزشکی، پرستاری و جز اینها) (۲۰۱۶: ۴۴-۴۵). ریپکو (۲۰۱۶) هنرهای عالی و اجرایی از جمله هنر، رقص، موسیقی و تئاتر را نیز از جمله رشته‌های سنتی می‌داند که عناصر تعریف‌کننده خودشان را دارند و از عناصر تعریف‌کننده رشته‌های علوم انسانی متمایزند. (همان‌جا).

با این وصف، ادبیات تطبیقی به مثابه رشته‌ای علمی زیرشاخه علوم انسانی محسوب می‌شود که از رهگذر بررسی تطبیقی نظام‌مند آثار ادبی و فرهنگی ملل می‌کوشد نظامی از دانش و معرفت را در اختیار بگذارد. این شاخه علمی مفاهیم، فرضیه‌ها، نظریه‌ها و روش‌های خاص خود را دارد که آن را از دیگر رشته‌های علمی متمایز می‌کند. با این حال، به نظر می‌رسد رشته ادبیات تطبیقی به سان سایر رشته‌ها عناصر و مؤلفه‌های انعطاف‌پذیر و متغیر نیز دارد که ممکن است بسته به مقتضیات جغرافیایی، زمانی و مکانی و جز اینها تغییر کند و متحول شود، کما اینکه ادبیات تطبیقی در گذر زمان آموزه‌های قدیمی خود را با آموزه‌های تازه جایگزین کرده است و گذار از مکتب فرانسوی به مکتب آمریکایی و به مباحث میان‌رشته‌ای از همین روست. حال، هریک از این رشته‌ها که عناصر تعریف‌کننده خود را دارند، ممکن است با یک، دو یا چند رشته دیگر که آنها هم عناصر تعریف‌کننده خاص خود را دارند، به طرق گوناگون در پیوند یا ارتباط و بسته به نوع و کیفیت هم‌آمیزی، ذیل یک عنوان مجزا قرار بگیرد: چندرشته‌گی، میان‌رشته‌گی، فرارشته‌گی، بینارشته‌گی، درون‌رشته‌گی، پسا‌رشته‌گی و جز اینها. آنچه در میان این رشته‌ها بشناخته‌تر است، میان‌رشته‌گی است.

۴. چهارچوب نظری

میان‌رشته‌گی (interdisciplinary) از ترکیب دو جزء «ایتر» و «دیسپلین» ساخته شده است. پیشوند «ایتر» به معنای «میان»، «در میان» یا «مشق از دو یا چند چیز» است. از این رو،

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۲۳

«میان‌رشته‌ای» عبارت است از رشته‌ای برآمده از دست‌کم دو یا بیش از دو رشته. فضای مشترکی که از پیوند دو رشته ایجاد می‌گردد، زمینه تازه‌ای برای پرداختن به دغدغه‌ها، مسائل و پرسش‌های هریک از دو رشته را اما از چشم‌اندازی تازه فراهم می‌آورد. موران (۱۳۹۶) معتقد است پیشوند «ایتر» علاوه بر معنی «میان و بین» که به شکل‌دهندگی ارتباط اشاره می‌کند، مفهوم جداکننده نیز دارد: در واقع میان‌رشته‌ای در عین ایجاد رابطه، نوعی فضای فاقد نظم نیز میان رشته‌ها ایجاد می‌کند یا حتی از مرزهای رشته‌ای خاص نیز فراتر می‌رود (۱۳۹۶: ۲۰). این فضای تازه، فضایی مناقشه‌آمیز و جدل‌برانگیز است؛ چون مسائل یا پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که کانون توجه چندین رشته علمی است. نکته مهم در اینجا این است که خود رشته‌ها، محل بحث و کانون اصلی مطالعات میان‌رشته‌ای نیست؛ بلکه مسائل و دغدغه‌هایی که هر رشته مطرح می‌کند، کانون اصلی مطالعات میان‌رشته‌ای است. خود رشته، ابزار و وسیله‌ای برای نیل به این مقصود است (ریپکو، ص. ۴۳). اکتوبر (۱۹۹۱، به نقل از ریپکو، ۱۳۹۶: ۱۷) میان‌رشته‌ای را «چیزی مأخوذ از حوزه‌های مطالعاتی» می‌داند که در قالب بصیرت درباره یک مسئله مطرح می‌شود. پژوهشگران میان‌رشته‌ای این بصیرت‌ها را در فرایندی که «تلفیق» نام دارد، به کار می‌گیرند تا به ادراک و معنایی تازه از مسئله نائل آیند. در نهایت، پژوهشگران از این فهم تازه «برای صورت‌بندی خط‌مشی‌های جدید، طرح پرسش‌های جدید، تولید محصولات جدید و رونق‌بخشی یا ایجاد مسیرهای جدید پژوهشی استفاده می‌کنند» (ریپکو، ۱۳۹۶: ۱۸، با تغییرات). در مجموع، ریپکو (همان‌جا) سه وجه مهم پیشوند «میان» را عبارت می‌داند از: ۱) ایجاد فضای مناقشه‌برانگیز میان رشته‌های علمی؛ ۲) نیل به بصیرت از رهگذر تلفیق و ۳) حاصل‌آمدن پدیده‌ای جدید که حاصل تلفیق است (صص. ۱۸-۱۹). در یک کلام، میان‌رشته‌ای جوهره مطالعات میان‌رشته‌ای است که از پژوهش خلاقانه و تلفیقی در دو یا چند حیطه از دانش حاصل می‌آید.

بحث و نظر درباره تعاریف، کارکردها، تاریخچه و مبانی نظری و اندیشگانی و چهارچوب فلسفی مطالعات میان‌رشته‌ای بسیار است (بنگرید به موران (۱۳۹۶) که به پیشینه مباحث میان‌رشته‌ای اشاره کرده و به‌ویژه کلاین (۱۹۹۰) که تاریخچه‌ای مفصل از سطوح این سو درباره ماهیت میان‌رشته‌ای به دست داده است). ریپکو (۱۳۹۶) ابتدا اشاره می‌کند که چرا واژه «مطالعات» بخش جدایی‌ناپذیر «مطالعات میان‌رشته‌ای» است. به گفته وی، «مطالعات» به مجموعه‌ای وسیع از حیطه‌های دانش، فعالیت‌ها و برنامه‌های آموزشی اشاره دارد که مستلزم عبور از حیطه‌های رشته‌ای هستند (۱۳۹۶: ۲۱). البته، ریپکو به این پرسش هم پاسخ می‌دهد که

چرا برای رشته‌های علمی از پیشوند «مطالعات» استفاده نمی‌شود. یک دلیل این است که این رشته‌های علمی، «هسته‌ای از دانش دارند که بر سر آن اجماع نظر کلی دارند... و این هسته مطالعاتی، امری تثبیت شده و استقرار یافته است (۱۳۹۶: ۱۹-۲۰). همچنین، ریپکو از زبان کلاین (۱۹۹۶) می‌نویسد که چون رشته‌های علمی با هم تعامل دارند، به جای پیشوند مفرد «مطالعه» از پیشوند جمع «مطالعات» استفاده می‌کنند. در واقع، اگر هر رشته علمی در جهان دانش را به مانند جعبه‌ای با هزاران نقطه در نظر بگیریم و هر نقطه هم مقداری اندک از دانش را نشان بدهد که پژوهشگر آن رشته کشف کرده است، پژوهش‌گران مطالعات میان‌رشته‌ای می‌کوشند این نقاط دانش را پیدا کنند و آنها را به هم ربط دهند، صرف نظر از اینکه این نقاط در کدام یک از جعبه‌های رشته‌ای قرار گرفته‌اند (ریپکو، ۱۳۹۶: ۲۴، به نقل از لانگ، ۲۰۰۲). از این رو، پیشوند «مطالعات» نشان می‌دهد که بسیاری از مسائل پژوهشی را نمی‌توان از رهگذر رشته‌های علمی مجزا بررسی کرد و به «مطالعات» میان‌رشته‌ای نیاز است. ریپکو (۱۳۹۶) می‌کوشد و جوه تفاوت و شباهت رشته‌های علمی و مطالعات میان‌رشته‌ای را در قالب هفت مؤلفه که مأخوذ از جیل ویکرز هستند، توضیح دهد. سه مؤلفه متفاوت رشته و میان‌رشته‌ای عبارتند از: مطالعات میان‌رشته‌ای، به مجموعه‌ای دانش که بر سر آن اجماع با شد، دسترس ندارد؛ بلکه دانش‌های موجود را از رهگذر فرایند تلفیق ارتقا می‌بخشد؛ مطالعات میان‌رشته‌ای، فرایند پژوهشی از آن خود را دارد، اما اگر نیاز ببیند از روش‌های رشته‌های علمی نیز استفاده می‌کند؛ مطالعات میان‌رشته‌ای نیز همانند رشته‌های علمی می‌کوشد دانش جدید تولید کند، اما این دانش جدید را برخلاف رشته‌های علمی از طریق فرایند تلفیق انجام می‌دهد (ریپکو، ۱۳۹۶: ۲۲، با دخل و تصرف زیاد).

در عین حال، ریپکو (۲۰۱۶) ضمن اشاره به مباحث موران و کلاین، چندین ویژگی برای مطالعات میان‌رشته‌ای برمی‌شمرد: میان‌رشته‌ای، دغدغه‌ها و مسائل مشترک دارد؛ میان‌رشته‌ای به مسائل و دغدغه‌های پیچیده می‌پردازد؛ میان‌رشته‌ای، فرایند مطالعاتی و تحقیقاتی مشخص دارد؛ میان‌رشته‌ای، آشکارا وابسته به مباحث رشته‌ای است؛ میان‌رشته‌ای، بینشی تازه از مسائل ارائه می‌کند؛ میان‌رشته‌ای، روشی تلفیقی است و در نهایت میان‌رشته‌ای، هدف کاربردی دارد که ایجاد تکونی شناختی در قالب ادراکی تازه، محصولی تازه یا معنایی تازه است (۲۰۱۶: ۵۰، با تغییرات). بر این اساس، ریپکو بر اساس تعاریف مختلف میان‌رشته‌ای و توجه به قدر مشترک این تعاریف، یعنی فرایند، دیدگاه‌های رشته‌ای، بصیرت و فهم میان‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای را عبارت می‌داند از «فرایند پاسخ‌دادن به پرسش، حل مشکل، پرداختن به مسئله‌ای که یک رشته

از پس آن برنمی‌آید و توسل به رشته‌هایی با هدف تلفیق کردن بینش‌های این رشته‌ها برای نیل به ادراکی جامع‌تر و تازه‌تر» (همان‌جا). در واقع، میان‌رشته‌ای می‌کوشد مسئله یا دغدغه‌های دست‌کم دو رشته را از رهگذر مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های دو رشته بررسی کند و به ادراکی جامع‌تر و کامل‌تر از آن مسائل نائل آید. در واقع، در میان‌رشته‌ای، استلزامات دو رشته کنار هم و مسئله یا دغدغه مشترک دو رشته را بررسی و مطالعه می‌کنند. موران (۱۳۹۶: ۴۱) میان‌رشته‌ای را «گفت‌وگو یا هم‌کنشی میان دو رشته یا بیشتر» می‌داند. کلاین معتقد است میان‌رشته‌ای می‌تواند به چهار شیوه تعریف کرد: با ذکر شاهد و مثال، با دلیل و انگیزه، با اصول هم‌کنشی و با پایگان‌مندی واژگانی (ص. ۵۵). سزوستاک (۲۰۱۵) میان‌رشته‌ای را مجموعه‌ای از رویه‌ها می‌داند: طرح پرسش، توسل به نظریه‌ها و روش‌ها، ارزیابی دیدگاه‌های پژوهشگران دو رشته و تلفیق بینش‌هایی که دو رشته در اختیار پژوهش‌گر می‌گذارد (۲۰۱۵: ۱۰۹، با تغییرات). ریپکو میان‌رشته‌ای را مبتنی بر چند پندار (assumption) می‌داند: اینکه، رشته‌ای با مسائل ساده؛ اما میان‌رشته‌ای با مسائل پیچیده‌تر سروکار دارد. در واقع، «پیچیدگی» یکی از پندارهای میان‌رشته‌ای است. پندار دوم این است که عملکرد میان‌رشته‌ای بر اساس وجود رشته‌ای است. در واقع، رشته‌ای که نباشد، مطالعات میان‌رشته‌ای نیز بی‌معناست. پندار سوم این است که میان‌رشته‌ای مبتنی بر تلفیق بینش‌ها از دو یا چند رشته است (صص. ۵۵-۵۱). بر اساس این پندارها، ریپکو میان‌رشته‌ای را مبتنی بر چند نظریه می‌داند: پیچیدگی، دیدگاه‌گزینی (اینکه از چه منظر یا پرسپکتیو یا زاویه دید می‌توانیم مسائل و دغدغه‌های دو رشته را بررسی کنیم)، زمینه مشترک که به مسائل مشترک میان دو رشته اشاره می‌کند و تلفیق که از ترکیب مفاهیم، فرضیه‌ها یا نظریه‌های دو رشته حاصل می‌آید (صص. ۶۳-۵۶).

وانگهی، «رشته‌ای» علاوه بر «میان، چند و فرا»، گونه‌هایی دیگر نیز دارد: بینارشته‌ای (intra-disciplinary)، دوررشته‌ای (cross-disciplinary)، تکثررشته‌ای (pluri-disciplinary)، پلساررشته‌ای (post-disciplinary) بینارشته‌ای، تلاش برای استفاده هم‌زمان از مفاهیم و روش‌های موجود در یک رشته دانشگاهی برای شناخت یا حل مسئله یا موضوع مشخص در آن رشته یا حوزه علمی است (برای نمونه، استفاده رشته زبان و ادبیات فارسی از مفاهیم و روش‌های خاص خود برای حل مسائل این رشته یا تلاش برای تدریس واحد «مطالعات فرهنگی و میان‌رشته‌ای در ادبیات تطبیقی» با استفاده از مجموعه مفاهیم و ابزارها و روش‌هایی که در مطالعات فرهنگی، میان‌رشته‌ای و ادبیات تطبیقی رواج دارد یا مثلاً زمانی که مدرس این واحد درسی می‌کوشد مواد و مطالب درسی ترم‌های مختلف و دوره‌های گوناگون را با هم تلفیق کند و در یک ترم جدید

از آنها استفاده کند). دور شتگی بررسی و مطالعه پدیده یا موضوعی علمی مرتبط با یک رشته خاص با استفاده از مبانی و مهارت‌های روش شناختی رشته‌ای دیگر است. برای نمونه، رشته فیزیک موسیقی، استفاده از ابزارهای رشته فیزیک برای توصیف و تبیین اصول و ابعاد آواشناختی موسیقی است. در دور شتگی، یک رشته، نقش محوری و رشته دیگر، نقش ابزاری دارد (نمونه‌های دیگر: روان‌شناسی تربیتی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی). وانگهی، در دور شتگی، نیاز نیست پژوهشگران حتماً در آن رشته‌ها متخصص باشند. تکرر شتگی عبارت است از گفت‌وگو، تعامل و همکاری میان نظریه‌ها، تخصص‌ها، ابزارها، شیوه‌ها و مهارت‌های پژوهشگران چندین رشته برای بررسی و شناسایی و حل موضوع و مسئله‌ای که دامن‌گیر جامعه است. برای نمونه، مشکلات زیست‌بومی یا مسئله کمبود آب، مرض چاقی در کودکان یا به‌تازگی شیوع بیماری کووید ۱۹ در نهایت، پسا رشتگی تمام مبانی این نوع تقسیم‌بندی‌های ساختار دانش را مردود می‌داند و معتقد است: «پرسشی (موضوع) را پژوهش کن که دوست داری! آن‌گونه (روش) پژوهش کن که می‌توانی! و یاد (آموزش) بگیر چنان‌که می‌خواهی!» (خورسندی، ۱۳۸۷: ۹۹).

وانگهی، برخی از پژوهش‌گران (از جمله ریپکو، ۱۳۹۶) نیز کوشیده‌اند برای تبیین میان‌رشتگی و واژگان وابسته از استعاره یاری بگیرند. چهار استعاره بشناخته‌تر عبارتند از: میان‌رشتگی به‌مثابه گذر از مرز یا مرزگذری؛ میان‌رشتگی به‌مثابه پل‌سازی؛ میان‌رشتگی به‌مثابه نقشه‌کشی یا نقشه‌ریزی و میان‌رشتگی به‌مثابه دوزبانگی. طرفه اینکه، این استعاره‌ها نیز با اندکی تساهل و تسامح در ارتباط با رشته ادبیات تطبیقی نیز مصادق دارند که به برخی اشاره شد (همچنین بنگرید به کلاین که به تفصیل در فصل دوم کتاب خودش در باب تفاوت واژگانی این واژگان هم‌پوشان توضیح داده است).

۵. مطالعات میان‌رشتگی و مطالعات فرهنگی

ریپکو (۱۳۹۶) ضمن مرور خاستگاه میان‌رشتگی از ارسطو به این سو، ظهور مطالعات میان‌رشتگی در سده بیستم را منوط به دو تحول اساسی می‌داند: تحول در جنبش آموزشی نیمه نخست و انقلاب فرهنگی دهه ۱۹۶۰ و اصلاحات در برنامه‌های آموزش عالی (۱۳۹۶: ۷۰). به نظر می‌رسد مطالعات فرهنگی در نگاهی کلی، بخشی حاصل تکوین و تکون میان‌رشتگی از دهه ۱۹۵۰ به این سو و به‌طریق اولی، دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ باشد. برخی از جمله کلاین (۲۰۰۳) معتقد هستند عمده مباحث جدید شناختی و فعالیت‌های میان‌رشتگی در علوم انسانی

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۲۷

و علوم اجتماعی در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، شکل گرفته است. ماتون و همکاران (۱۳۸۷) بر این باورند بسیاری از فعالیت‌های میان‌رشته‌ای در دانشگاه‌های معتبر در دهه ۱۹۶۰ شکل گرفتند: «موسسه روابط انسانی و مطالعات اجتماعی و سیاسی دانشگاه ییل، گروه روابط اجتماعی در دانشگاه هاروارد، کمیته توسعه انسانی در دانشگاه میشیگان». همچنین، گفته شد مرکز مطالعات فرهنگی معاصر در دانشگاه بیرمنگام هم در این دهه فعالیت خود را آغاز کرده است. در واقع، در این دوره، حوزه‌های میان‌رشته‌ای بسیاری شکل می‌گیرند: مطالعات زنان، مطالعات سیاه‌پوستان، مطالعات زیست‌محیطی و به‌طریق اولی، «مطالعات فرهنگی» (بنگرید به خورسندی، ۱۳۸۷، فصل سوم که شرحی مستوفا از سیر تکوین میان‌رشته‌ای ارائه کرده است).

باری، به نظر می‌رسد مطالعات فرهنگی ابتدا خود به‌مثابه حوزه‌ای میان‌رشته‌ای شکل می‌گیرد؛ اما اندک‌اندک خود همین حوزه میان‌رشته‌ای، به «رشته‌ای» علمی، پژوهشی و دانشگاهی بدل می‌شود که زیررشته‌ها، دانش، مفاهیم، واژگان، مبانی، اصول و روش‌های پژوهشی خاص خود را دارد. در واقع، به سبب ویژگی‌هایی که بوکر (۱۳۸۷) برای رشته قائل است: دارای گذشته، حال و آینده است؛ واژگان خاص خود را دارد؛ پرسش‌های مشخص دارد؛ روش‌ها یا راهبردهای تفسیری دارد یا به‌سبب اینکه واجد پنج مؤلفه پیشنهادی درسل و مارسل است (مؤلفه بنیادین، مؤلفه زبانی، مؤلفه تلفیقی، مؤلفه ارزشی و مؤلفه ارتباطی با سایر رشته‌ها)، مطالعات فرهنگی را می‌توان به‌مثابه رشته‌ای میان‌رشته‌ای نیز محسوب کرد. حال اگر ادبیات و هنرها را که جزو مقوله سنتی علوم انسانی محسوب می‌شوند، پدیده‌های اصلی مطالعات فرهنگی در نظر بگیریم، مطالعات فرهنگی، خود نوعی «بینارشته‌ای» نیز محسوب می‌شود؛ چه بر اساس تعریف، بینارشته‌ای، می‌کوشد بر اساس مفاهیم، واژگان و روش‌های خود، ارتباط رشته‌های فرعی را با هم بررسی کند. باری، چه مطالعات فرهنگی را میان‌رشته‌ای یا بینارشته‌ای محسوب کنیم، مهم این است که مفاهیم، واژگان و روش‌های خاص خود را دارد که می‌تواند به‌طریق گوناگون در بررسی زیررشته‌های خود یا در پیوند با سایر رشته‌ها به‌طرزی کارآمد به خدمت درآید. از این منظر، ادبیات تطبیقی را می‌توان زیرشاخه‌ای از مقوله علوم انسانی در نظر گرفت که می‌تواند به‌طریق گوناگون با سایر زیرشاخه‌های علوم انسانی روابط میان‌رشته‌ای برقرار کند و اگر هنرهای عالی و اجرایی را هم یکی دیگر از مقوله‌های دانش بدانیم، زیرشاخه‌های علوم انسانی از جمله ادبیات می‌تواند با زیرشاخه‌های آن مثل نقاشی و مجسمه (یعنی هنرهای غیربازتولیدی) و فیلم، تئاتر، موسیقی و رقص (هنرهای بازتولیدی)، روابط میان‌رشته‌ای،

بینارشتگی، دوررشتگی، چندرشتگی، تکث‌ررشتگی، فرارشته‌ای و حتی پسارشتگی برقرار کند که در ادامه بدانها اشاره می‌شود.

۶. مطالعات میان‌رشتگی، فرهنگی و ادبیات تطبیقی

حال، در پرتو آنچه در ارتباط با مطالعات فرهنگی و میان‌رشتگی گفتیم، رشته علوم انسانی را یکی از رشته‌های سنتی در کنار علوم طبیعی و اجتماعی در نظر می‌گیرند. از این حیث، رشته علوم انسانی به‌مثابه پیکره‌ای از تخصص‌های علمی حکم چتری را پیدا می‌کند که ممکن است چندین گرایش یا میان‌رشته یا زیررشته یا رشته فرعی (post-disciplinary) را زیر خود مجموع کند. در اینجا، گرایش حکم شاخه یا رشته‌ای فرعی را ایفا می‌کند که «نتیجه منطقی تقسیم شناختی کار و فرایندی ناشی از تحقیق است» (براون و توپینن، ۲۰۰۴: ۵، به نقل از ریپکو، ۱۳۹۶: ۹۸).^۲ این گرایش یا رشته فرعی ممکن است از حیث موضوع، نظریه و روش با رشته اصلی وجوه مشترک داشته یا نداشته باشد. حال، هریک از رشته‌های فرعی یک رشته اصلی می‌توانند با سایر زیررشته‌ها یا با دیگر رشته‌ها و زیررشته‌های آن، روابط میان‌رشتگی پیدا کنند. این روابط میان‌رشتگی ممکن است به‌مرور زمان، خود دوباره به رشته تازه بدل شوند (ریپکو، ص. ۹۵). بر همین اساس، ریپکو (همان‌جا) ابتدا سه رشته سنتی و بشناخته را در جدول زیر ترسیم می‌کند:

گروه	رشته
علوم طبیعی	زیست‌شناسی، شیمی، زمین‌شناسی، ریاضیات، فیزیک
علوم اجتماعی	انسان‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی
علوم انسانی	هنر و تاریخ هنر، ادبیات، موسیقی و آموزش موسیقی، فلسفه، ادیان و مذاهب

البته، چنان‌که ریپکو هم می‌گوید، این دسته‌بندی قراردادی است؛ چه ممکن است رشته‌ای مثل تاریخ در یک دانشگاه، زیرمجموعه یک گروه و در دانشگاهی دیگر زیرمجموعه گروهی دیگر باشد. حال، هریک از این رشته‌ها، ممکن است خود به چندین زیررشته تقسیم شوند. برای نمونه، مقوله یا رشته اصلی علوم انسانی خود به چندین رشته یا زیررشته تقسیم می‌شود: هنرها، تاریخ، ادبیات، موسیقی، فلسفه و مطالعات دینی. ادبیات نیز ممکن است به چند گرایش از جمله ادبیات تطبیقی تقسیم شود. گرایش ادبیات تطبیقی نیز به سبب ماهیت میان‌رشتگی خود، ممکن است به‌مرور زمان به «رشته‌ای» مستقل ذیل گروه علوم انسانی بدل شود. وانگهی، ریپکو معتقد است اتخاذ و داشتن دیدگاه، یکی از راه‌های تمایز رشته‌ها از یکدیگر است. در واقع،

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۲۹

دیدگاه رشتگی، عبارت است از «نگرش خاص هر رشته به بخشی از واقعیت که به آن رشته مربوط می‌شود» (۱۳۹۶: ۱۰۰). برای نمونه، دیدگاهی که ادبیات تطبیقی درباره ادبیات ملل دارد، با دیدگاهی که ممکن است ادبیات محض درباره ادبیات ملل داشته باشد، کاملاً متمایز است. به دیگر سخن، دیدگاه حکم لنز و عینک را برای نگرستن به واقعیت ایفا می‌کند. هنگامی که با لنز ادبیات تطبیقی به ادبیات ملل دو کشور نگاه می‌کنیم، به مسائل و نکاتی توجه می‌کنیم که ممکن است با عینک ادبیات محض حاصل نشود. در عین حال، ادبیات تطبیقی ممکن است به موضوعی علاقه‌مند باشد که ادبیات محض بنا به ماهیت خود، اصلاً اهمیتی به آن مسائل ندهد. با این حال، ریپکو به‌درستی هشدار می‌دهد که بررسی صرف شیء یا پدیده‌ای واحد از دیدگاه‌های رشته‌ای گوناگون، متضمن کار میان‌رشته‌ای نیست (۱۳۹۶: ۱۰۳). برای آنکه این دیدگاه‌های رشته‌ای کارآمد عمل کنند، لازم است با یکدیگر تلفیق شوند (هکینگ، ۲۰۰۴: ۵، به نقل از ریپکو، ۱۳۹۶). برای نمونه، ریپکو چندین دیدگاه برای علوم انسانی و هنرها در نظر می‌گیرد (۱۳۹۶: ۱۱۲):

رشته	دیدگاه اصلی
هنر و تاریخ هنر	تاریخ هنر، هنر را در تمام اشکال آن بازتاب فرهنگی می‌داند که در آن شکل گرفته است. از این رو، هنر پنجره‌ای است به فرهنگ. در نتیجه، هنر و تاریخ هنر در مذاق زیبایی‌شناختی جهان جای دارد.
ادبیات	ادبیات بر این باور است که فرهنگ‌های گذشته و حال را نمی‌توان بدون فهم ادبیاتی که آن فرهنگ تولید کرده است، درک کرد.
موسیقی	مدرسان موسیقی معتقدند که بدون درک موسیقی‌ای که یک فرهنگ تولید کرده، بخش مهمی از فرهنگ گذشته و حال به‌قدر لازم درک نمی‌شود.

آن‌گاه، ریپکو از روش حل مسئله در علوم انسانی سخن می‌گوید. ریپکو معتقد است رشته‌های زیرمجموعه علوم انسانی بدین سبب میان‌رشته‌ای محسوب می‌شوند که راهبردهایی برای مقابله با موقعیت‌های دشوار، درک ابهام‌ها و تناقض‌ها ارائه می‌کنند (۱۳۹۶: ۱۳۳). از نظر ریپکو، نظریه‌های علوم انسانی از چند جهت به ما یاری می‌رسانند تا با تنش میان مسائل، افراد و گروه‌ها روبه‌رو شویم و نیز با پرسش‌های اساسی وجودی انسان مانند مفهوم زندگی، حقیقت، زیبایی و عدالت مواجه شویم (۱۳۹۶: ۱۳۴). ریپکو معتقد است گرچه ادبیات چندین رشته دارد از جمله ادبیات تطبیقی، جملگی ذیل ادبیات و مطالعات ادبی جای می‌گیرند (۱۳۹۶: ۱۳۶). همچنین، میان‌رشته‌ای‌ها نیز می‌کوشند ادبیات را با گستره وسیعی از رشته‌ها از جمله فلسفه، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، مذهب، زبان‌شناسی و تاریخ پیوند بزنند (همان‌جا).

از نظر ریپکو، واضح‌ترین تمایز میان علوم انسانی، علوم تجربی و علوم اجتماعی، در روش‌های معرفت‌شناختی این علوم است. در ادامه، ریپکو می‌کوشد علاوه بر دیدگاه رشتگی، به سایر عناصر معرفت‌رشته نیز اشاره کند: پدیده‌ها، فرض‌ها، معرفت‌شناسی، مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌ها (۱۳۹۶: ۱۵۳). ریپکو برای هر یک از رشته‌های اصلی و فرعی، چندین پدیده (phenomena) در نظر می‌گیرد. ریپکو پدیده‌ها را وجوه ماندگار حیات بشر می‌داند که ارزش پژوهش و تحقیق و مطالعه را دارند (۲۰۱۶: ۱۰۵؛ ۱۳۹۶: ۱۰۵). در اینجا، پدیده‌های هنر به دو دسته بازتولیدی و غیربازتولیدی تقسیم شده است. نقاشی، مجسمه، معماری، نثر و شعر، هنرهای غیربازتولیدی و تئاتر، فیلم، عکاسی، موسیقی و رقص هنرهای بازتولیدی محسوب می‌شوند. ادبیات نیز مشمول تکوین و بررسی آثار خلاقانه مکتوب می‌شود.

۷. نتیجه‌گیری

در این مقاله، ابتدا چند پرسش مطرح و تلاش شد به مسائل مرتبط با میان‌رشتگی مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی اشاره شود. با این حال، مسئله اصلی در ادبیات و به‌طریق اولی ادبیات تطبیقی این است که به چه ترتیب و چگونه می‌توان از مطالعات فرهنگی از رهگذر میان‌رشتگی در بررسی و مطالعه ادبیات با سایر رشته‌ها و از جمله رشته‌های هنری استفاده کرد. در واقع، مسئله اصلی روش‌شناسی مطالعه ادبیات با سایر رشته‌ها از رهگذر میان‌رشتگی است. اینکه چگونه و با استفاده از کدام روش‌ها می‌توان ارتباط میان ادبیات با نقاشی، ادبیات با موسیقی، ادبیات با فیلم، ادبیات با رسانه‌های الکترونیک و دیجیتال را نشان داد و چه کارکردی بر این مطالعه تطبیقی مترتب می‌شود. پرداختن به این مسائل، خود بحثی مستوفی می‌طلبد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله، محصول دو ترم تدریس واحد درسی «مطالعات میان‌رشتگی و فرهنگی در ادبیات تطبیقی» در گرایش (۴) ادبیات تطبیقی در دانشگاه اراک است. واقع این است هنگامی که این واحد درسی پیشنهاد شد، برای نگارنده بسیار جالب و جذاب آمد. با این حال، این جذابیت خیلی زود به کابوسی خوفناک بدل شد؛ از این‌رو که هیچ منبع مشخصی برای تدریس آن موجود نبود. تماس نگارنده با هم‌کاران دانشگاه‌های دیگر نیز ره به جایی کارآمد نبرد. از این‌رو، نگارنده که به دست خود با پذیرش تدریس این درس، مغانی ایجاد کرد بود، تلاش کرد در مدت کوتاه، برنامه‌ای درسی برای آن مهیا کند. البته، در سرفصل مصوب وزارت عتف، برنامه‌ای برای آن ارائه شده بود؛ اما چنان که نیک

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۳۱

می‌دانیم این برنامه‌ها بسیار کلی‌گویانه، مبهم و غیرراهبردی‌اند. با این حال، این برنامه مصوب، برخی منابع خوب را هم معرفی کرده بود. نگارنده با رصد این منابع، کار را آغاز کرد و خیلی زود دریافت که بحث میان‌رشته‌ای گسترده‌تر از آن هست که بتوان همه منابع مرتبط را شناسایی کرد. از این رو، نگارنده به منابع در دسترس فارسی که بیشتر آثار ترجمه شده بودند و منابع اصلی در دسترس اکتفا کرد. در این میان آثار ریپکو و موران بسیار راهگشا بودند. باری، نگارنده سرفصلی آموزشی تدارک دید و آن را در طول دو ترم تکمیل کرد. به نظر نگارنده رسید که بهتر است این سرفصل آموزشی را در قالب کتابی آماده کند. از این رو، تلاش کرد خطوط اصلی این کتاب را در مقاله‌ای که اکنون پیش روی شماست، ترسیم کند. بنابراین، به نظر می‌رسد این مقاله نوعی درآمد بر بحث باشد و ممکن است بیشتر مقاله‌ای مروری و ترویجی و دست‌بالا داند شناخته‌ای باشد تا پژوهشی؛ چون یافته‌های پژوهشی چندانی ارائه نکرده و فقط چشم‌اندازی از این رشته را ترسیم کرده است. حال، نگارنده نمی‌داند این مقاله در کدام دسته مقالات جای می‌گیرد. به نظر می‌رسد خواندن یک بار آن خالی از لطف نباشد و امید است خواندن این مقاله، جرقه‌های خوب پژوهشی را در ذهن هم‌کاران ایجاد کند تا خود در این زمینه وارد گود شوند. همچنین، امید است این مقاله چشم‌اندازی کلی از این رشته را پیش‌پیش‌پیش مدرسان این واحد درسی ترسیم کند.

۲. از این منظر در برنامه مصوب وزارت عتف در ایران، برنامه دانشگاهی ادبیات تطبیقی را «گرایشی» از رشته زبان و ادبیات فارسی در نظر گرفته‌اند؛ حال آنکه به نظر می‌رسد این برنامه چون میان‌رشته‌ای است، لازم است به مثابه «رشته‌ای» مستقل محسوب شود. در واقع، برنامه دانشگاهی ادبیات تطبیقی، نوعی میان‌رشته‌ای است که به سبب آنکه نظریه‌ها، چشم‌اندازها، مکاتب، رویکردها، مجلات و انجمن‌های تخصصی خود را در سرتاسر جهان دارد، این قابلیت را دارد که به مثابه «رشته‌ای» مستقل محسوب شود؛ رشته‌ای که از رهگذر میان‌رشته‌ای حاصل آمده است. امید است که هم‌مارام گروه‌های فارسی با خواندن این مقاله بپذیرند که ادبیات تطبیقی «گرایشی» از رشته زبان و ادبیات فارسی نیست، حتی اگر برنامه مصوب چنین شبهه‌ای را القا کرده باشد، بلکه یک «رشته» دانشگاهی است و به تریبی که گفتیم این قابلیت را دارد که با سایر رشته‌ها، پیوندهای «میان‌رشته‌ای» برقرار کند.

کتاب‌نامه

اسمیت، فیلیپ و رایلی، الگزنادر (۱۳۹۴). *نظریه فرهنگی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی و فرهنگی. آلبوغیش، عبدالله (۱۴۰۰). «ادبیات تطبیقی و میان‌رشته‌ای: بنیان‌ها، نوفه‌ها و روش‌شناسی». *ادبیات تطبیقی فرهنگستان*. دوره ۱۱، ش. ۱، صص. ۱-۲۷.

بارکر، کریس (۱۳۹۵). *مطالعات فرهنگی: نظریه و عمل*. ترجمه مهدی فرچی و نفیسه حمیدی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

۱۳۲ پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی، سال ۴، شماره ۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

برازو، ژاک (۱۳۸۷). «دانش میان‌رشته‌ای و تحصیلات عالی». ترجمه محمود مابلانسی. در کتاب مجموعه مقالات چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

بوکر، الویز (۱۳۸۷). «مطالعات زنان حوزه‌ای پژوهشی رشته‌ای است یا میان‌رشته‌ای؟». ترجمه نا صح قلی‌پور. در کتاب مجموعه مقالات چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

خضری، حیدر (۱۳۹۹). «خوانش میان‌رشته‌ای و پسااستعماری مجنون لیلی». پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی پژوهشگاه علوم انسانی، س. ۲، ش. ۴، صص. ۱۹۰-۱۶۴.

خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷). گفتمان میان‌رشته‌ای دانش. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رضوی‌پور، فضل‌اله و همکاران (۱۳۹۲). «بررسی ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای». ادبیات تطبیقی کرمان، س. ۸، ش. ۴، صص. ۱۳۵-۱۱۹.

ریپکو، آلن (۱۳۹۶). پژوهش میان‌رشته‌ای: نظریه و فرایند. تهران: پژوهشگاه مطالعات علوم اجتماعی.

زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲ الف). «ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی فرهنگی تا مطالعات میان رشته‌ای». فصل‌نامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، د. ۵، ش. ۳، صص. ۳۵-۲۱.

زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲ ب). «ادبیات تطبیقی و مقوله فرهنگ». کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ش. ۱۲، صص. ۱۶-۱.

سمینکو، آکسی (۱۳۹۶). تاروپود فرهنگ: درآمدی بر نظریه نشانه‌شناختی یوری لوتمان. ترجمه حسین سرفراز. تهران: علمی و فرهنگی.

ماتون، کنت ای. و همکاران (۱۳۸۷). «روان‌شناسی ارتباطی در گذرگاه: دورنمای نظریه، تحقیق و کنش میان رشته‌ای». ترجمه سیدمحسن علوی‌پور. در کتاب مجموعه مقالات چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

موران، جو (۱۳۹۶). میان‌رشته‌ای. تهران: پژوهشگاه مطالعات علوم اجتماعی.

میلنر، آندرو و براویت جف (۱۳۹۷). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر. ترجمه جمال محمدی. تهران: ققنوس.

References

Albughbish, Abdullah (1400). "Comparative and interdisciplinary literature: foundations, principles, and methodology". Comparative literature of Farhangistan. Vol. 11, No. 1, pp. 1-27.

برهم‌کنشی مطالعات میان‌رشته‌ای و فرهنگی در ادبیات تطبیقی (ابوالفضل حرّی) ۱۳۳

- Arens, Katherine (2005). "When Comparative Literature Becomes Cultural Studies: Teaching Cultures through Genre". *The Comparatist*, Vol. 29, May 2005, pp. 123-147.
- Arnold, M. (2006). *Culture and Anarchy*. Oxford: Oxford University Press.
- Barker, Chris (2015). *Cultural Studies: Theory and Practice*. Translated by Mehdi Faraji and Nafisa Hamidi. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Booker, Eloise (1387). "Is women's studies a disciplinary or interdisciplinary field of research?". Translated by Naseh Qolipour. In *The collection of essays on challenges and perspectives of interdisciplinary studies*. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Brazo, Jacques (1387). "Interdisciplinary knowledge and higher education". Translated by Mahmoud Malabashi. In the collection of essays on challenges and perspectives of interdisciplinary studies. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Eliot, T.S. (1963). *Selected Essays*. London: Faber.
- Eliot, T.S. (1962). *Notes Towards the Definition of Culture*. London: Faber.
- Khazari, Haider (2019). "Interdisciplinary and postcolonial reading of Majnoon of Lilly". *Interdisciplinary Literary Research of Humanities Research Institute*, Vol. 2, No. 4, pp. 164-190.
- Khorsandi Taskoh, Ali (2008). *The interdisciplinary discourse of knowledge*. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Klein, J. T. (1990). *Interdisciplinarity: History, theory, and practice*. Detroit, MI: Wayne State University Press.
- Mathon, Kenneth E., and colleagues (1387). "Communicative Psychology at the Crossroads: Perspectives on Interdisciplinary Theory, Research, and Action". Translated by Seyyed Mohsen Alavipour. In the collection of essays on challenges and perspectives of interdisciplinary studies. Tehran: Institute of Cultural and Social Studies.
- Milner, Andrew, and Bravitt, Jeff (2017). *An introduction to contemporary cultural theory*. Translated by Jamal Mohammadi. Tehran: Phoenix.
- Moran, Joe (2016). *Interdisciplinarity*. Tehran: Social Science Research Institute.
- Razavipour, Fazaleh et al. (2012). "Review of comparative literature and interdisciplinary studies". *Comparative Literature of Kerman University*, Vol. 8, No. 4, pp. 119-135.
- Remak, Henry H. H. (1961). "Comparative Literature: Its Definition and Function". *Comparative Literature: Method and Perspective* (ed. Newton P. Stallknecht and Horst Frenz), Carbondale, 111. 1961, pp. 3-37.
- Repko, Alan (2016). *Interdisciplinary research: theory and process*. Tehran: Social Science Research Institute.
- Repko, A. F. (2008). *Interdisciplinary research: Process and theory*. Thousand Oaks, CA: Sage Publications.

- Repko, A. F., & Szostak, R. (2016). *Interdisciplinary research: Process as theory* (3rd ed.). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Repko, Allen F. & Szostak, Rick (2017). *Interdisciplinary Research: Process and Theory*. CA: Sage Publications.
- Repko, Allen F. (2017). *Introduction to Interdisciplinary Studies*. CA: Sage Publications.
- Semenenko, Alexey (2016). *The thread of culture: an introduction to Yuri Lotman's semiotic theory*. Translated by Hossein Sarfraz. Tehran: Scientific and Cultural.
- Smith, Charlotte (2016). *Iranian Cinema: A New Wave Cinema of Resistance*. MEST 495.
- Smith, Philip, and Riley, Alexander (2014). *Cultural theory*. Translated by Mohsen Talasi. Tehran: Scientific and Cultural.
- Szostak, R. (2004). *Classifying Science: Phenomena, data, theory, method, practice*. Dordrecht, the Netherlands: Springer Science & Business Media.
- Tress, G., Tress, B., & Fry, G. (2007). "Analysis of the barriers to integration" in *landscape research projects*, Land Use Policy, (24), pp. 374-385.
- Tylor, E. B. (1871). *Primitive culture: research into the development of mythology, philosophy, religion, art, and custom*. New York: Gordon Press.
- Zinivand, Toraj (1392a). "Comparative literature: from historical-cultural studies to interdisciplinary studies". *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Human Sciences*, vol. 5, No. 3, pp. 21-35.
- Zinivand, Toraj (2012). "Comparative literature and the category of culture". *Exploration of comparative literature*, no. 12, pp. 1-16.